

ذوالفقارخان در دستگاه حکومتی تهران منزلتی یافته بود، میان وی و یغما رابطه‌ای خوب برقرار شد. نزدیکی این دو سبب آشنایی یغما با حاج میرزا آقاسی وزیر شد و پس از چندی آقاسی به یغما ارادت یافت و حکومت کاشان را به او واگذار کرد (اتراقرینان، ذیل «یغما جندقی»). وی در همین هنگام هجویه‌ای با نام «خلاصه‌الافتضاح» سرود که در آن از شاه‌بازی و شراب‌خواری شماری از بزرگان سخن رانده بود. در پی آن از سمتش برکنار و حکم شلاق زدن وی صادر شد. بعد از آنکه اموالش مصادره شد، تخلصش را از «مجنون» به «یغما» تغییر داد (آرین‌پور، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ریپکا، همان‌جا). در منابع درباره‌ی این دوره از زندگی او به گونه‌ای دیگر نیز سخن رفته است؛ گفته‌اند که او از اسم‌نویسی اجباری در قشون سرباز زد و به همین روی، مدت‌ها تحت تعقیب بود و به مدت شش سال از آزارهای ذوالفقارخان رنج می‌کشید. این دوزان از زندگی او با مجازات‌های بدنی خوار کننده، زندانی شدن و مصادره‌ی دارایی پایان گرفت.

ریپکا از روآوردن یغما به تصوف سخن رانده و آورده است که وی شش ماه پس از آزاد شدن از زندان، چوب‌دستی درویشان را به دست گرفت و سال‌ها سرگردان از شهری به شهری سفر کرد و زمانی به زادگاهش بازگشت که خبر درگذشت ذوالفقارخان را شنید. وی پس از چندی به تهران رفت و از همراهی‌های حاج میرزا آقاسی برخوردار شد. حاج میرزا آقاسی، که به تصوف گرایش داشت، یغما را به مرشدی خود برگزید. به نوشته‌ی ریپکا، یغما پس از سرودن هجویه و ترک اجباری کاشان، بار دیگر به سفر پرداخت و از همراهان محمدشاه در سفر هرات بود. گویا یغما تا پایان زندگی از آزار حاکمان در رنج بود؛

میرزا ابوالحسن (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق)، معروف به یغمای جندقی و متخلص به «مجنون»، شاعر، خطاط و نویسنده‌ی پارسی‌نویس ایرانی است.

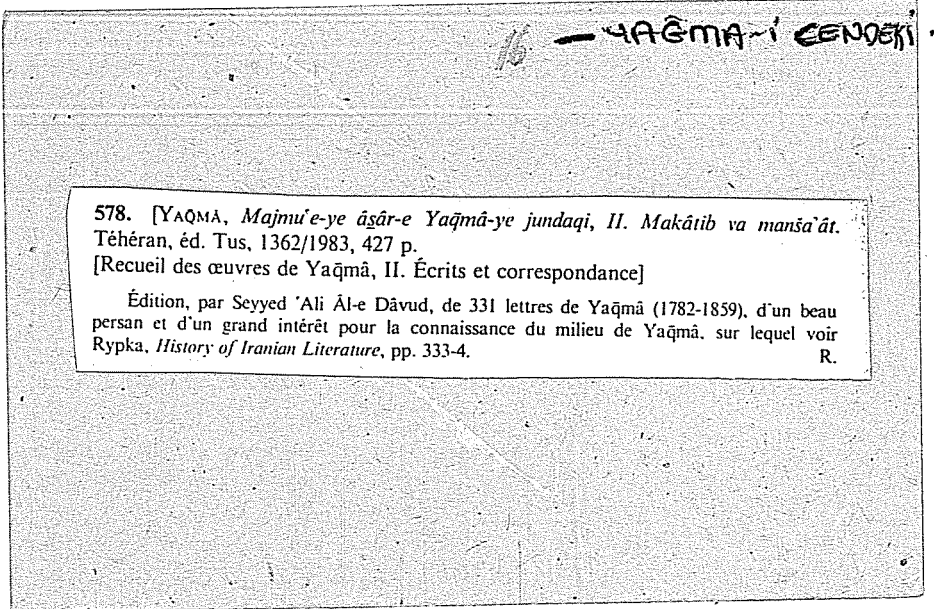
در خور، مرکز جندق و بیابانک، زاده شد و نامش را رحیم گذاشتند. در کودکی به گله‌داری پرداخت و روزگارش در فقر گذشت. سال‌های بعد زندگی وی نیز با فراز و نشیب‌های بسیار همراه بود و به نوشته‌ی ریپکا «در روزگار شترچرانی‌اش، بی‌گمان آزادانه‌تر از روزگار بعدی زندگانی خود نفس می‌کشید». می‌گویند هنگامی که هفت سال بیشتر نداشت، امیر اسماعیل خان عامری، حاکم ولایت یغما، او را با خود همراه برد. یغما در دستگاه اسماعیل خان عامری به فراگیری دانش پرداخت و سپس منشی وی شد (ریپکا، ج ۱، ص ۵۸۹؛ لغت‌نامه، ذیل «یغما»). در همین روزگار به شاعری روی آورد و، به سبب خصلت شورشی‌اش، تخلص «مجنون» برگزید. پس از چندی، حکومت جندق و بیابانک به دست سردار ذوالفقارخان سمنانی افتاد. وی مدتی در دستگاه ذوالفقارخان سمت دبیری داشت و گفته‌اند که برای تفریح او اشعاری مستهجن، با نام «سردارینه»، می‌سرود (براون، ج ۴، ص ۲۹۲؛ بیانی، ج ۳، ص ۹۷۱).

در ۱۲۲۳ق افغان‌ها به خراسان حمله کردند و ذوالفقارخان برای مقابله با آنان فرستاده شد. نایب‌الحکومه جندق و بیابانک، که از مجنون ناسازگار دل‌پرخونی داشت، وی را به جنگ به افغان‌ها فرستاد. سرانجام ذوالفقارخان در جنگ پیروز شد و نزد فتحعلی‌شاه عزت یافت و در نتیجه یغما نیز نزد فتحعلی‌شاه محترم شد. این امر دیری نپایید؛ زیرا میان یغما و ذوالفقارخان کدورتی پیش آمد و ذوالفقارخان یغما را حبس و شکنجه کرد. بار دیگر، زمانی که

حمد رضا شمس اردکانی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱ ISAM DN. 260936

- افشار، ایرج. "چهل سال با حبیب یغمایی". آینده، سال ۱۰، ش ۴، (تیر، مرداد ۱۳۶۳): ص ۲۵۹-۲۵۱. ۲۴۷۰
 YAĞMĀ'Ī CENDEKĪ(?)
- 20 EKİM 1993,
- "خاطراتی از مدیر مجله یغما برگزیده و برگرفته از میان نامه‌های او". آینده، سال ۱۰، ش ۴، (تیر، مرداد ۱۳۶۳): ص ۲۹۵-۲۸۵. ۲۴۷۱
- "زندگینامه و فهرستنامه آثار حبیب یغمایی". آینده، سال ۱۰، ش ۴، (تیر، مرداد ۱۳۶۳): ص ۲۸۴-۲۸۰. ۲۴۷۲
- "یاد حبیب". آینده، سال ۱۰، ش ۴، (تیر، مرداد ۱۳۶۳): ص ۲۷۹-۲۶۰. ۲۴۷۳
- اشعار و نوشته‌ها دریادبود حبیب یغمایی.



Yağmā-yi Cendekī

14 PAZIRAN 1993

Browne
 L. Hist. Persia
 337 nd.

891.59

19 EKİM 1993

- صالح، علی پاشا، غلامحسین یوسفی، علی آل داؤد. "یادهای دیگر از حبیب یغمایی". آینده، سال ۱۰، ش ۱۱، (دی، بهمن ۱۳۶۳): ص ۷۳۵ - ۷۴۸، ۷۴۷. ۲۵۷۵
 YAĞMĀ'Ī CENDEKĪ

YAĞMA-I CENDEKI

20 EKİM 1993

KAZARYAN, R.S. : Yagma Dzhandaki 1782-1860. *Literatura Vostoka*, 1969, pp. 101-106.

26 EYLÜL 1996

3408. **Yağmā, Abū'l-Ḥasan:** [Sammlung Yağmā, Abū'l-Ḥasan] Mağmū'a-i ātār-i Yağmā-i Gandaqī / ba-taṣḥīh wa ihtimām-i 'Alī Al-Dāwūd. – Tih-rān : Intiṣārāt-i Tūs. – (Intiṣārāt-i Tūs ; ...
- Inhalt: Werke. – In arab. Schr., pers. 32 A 4158
1. Dīwān-i aš'ār. – Čāp 2. – [1988] = 1367 h.š. – 556 S. – (... ; 218)
- In arab. Schr., pers. 32 A 4158-1
2. Makātib wa manṣa'āt. – Čāp 1. – [1983] = 1362 h.š. – 16, 424 S. – (... ; 242)
- In arab. Schr., pers. 32 A 4158-2



غلامحسین یوسفی

سر نو شمس

دیوان حبیب یغمایی

از انتشارات مجله یغما ، تهران
۱۳۵۱ ، شش + ۳۵۷ ص .

هیچکس را مگر پیادبران
شرف رقیب سخنور ، نیست
گر پیمبر نشد ، سخنور هست

ور سخنور نشد پیمبر نیست

(۶۲)

این روزها نسخه‌ای از دیوان حبیب یغمایی بدستم رسید گرمای تهران را در سایه لطف شعر او بر خود هموار میکنم . حبیب یغمایی شاعری است توانا و نویسنده‌ای با نثری فصیح و استوار که بنظر بنده قدرش مجهول مانده است . شعر یغمایی بطور کلی شعری است سنتی یعنی شاعر در قالبهای : قصیده ، غزل ، قطعه ، مثنوی ، رباعی و چهارپاره افکار و عواطف خود را بیان کرده است حتی در برخی از اشعار قدیم وی مانند سفر (۳۵) ، نوروز (۸۳) ، شرایط مسافرت (۸۹) ، مناعت (۱۶۸) و جشن جمشیدی (۳۱۷) تأثیر پیشینیان مشهود است . منتهی شعر او طراوت و زیبایی خاصی خود را دارد که نمودار قرینه لطیف و هنرمندی گوینده است .

نکته مهم آنکه یغمایی در شعر خود بسیار صمیمی است . انسان حس میکند که شاعر با صداقتی بارز سخن میگوید . حالی داشته و چیزی در درونش موج می‌دهد و در غوغا بوده که بی اختیار بصورت کلماتی موزون از او تراویده است . نوعی سادگی و صفای روستایی در سروده‌های اوست ، خاصه وقتی که زندگی ساده روستائیان را با شور و اشتیاق تصویر میکند (۱۲۸) یا دلنگ از زندگی شهری و اداری ، به یاد «خوره» و نخلهای بارور آن روزهای خوش و بی بازگشت کودکی و جوانی ناله سر میدهد (۱۵ ، ۲۰ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳) .

در پناه تو ای گرامی نخل ای بسا روز کار میدم من

۱- شماره‌های میان دو قافیه مربوط است به صفحات دیوان

نیم با و کلوخ پخته و خام هر چه بودت به باره چیدم من

تو سر اندر سپهر برده و من سر فرو برده در گریبان
می‌مکیدم ، به مویت آخته دست ، شهد از خوشه های پستانت
واژه‌های محلی مربوط به نام گیاهها ، درختها و مصطلحات خاص ، با آب
و رنگ خود تصاویر روستایی را در شعر او کامل میکند . ای کاش آنها را در این
دیوان شرح کرده بود .

اصولاً شاعر از شهر و محیط اداره و «به يك جای آرמידن و مزخرف
گفتن و مهمل شنیدن» بیزار است ، از مردمی که کوفیان از آنان بهترند دل خوشی
ندارد . از کوشش و پیشه خویش یعنی نامه نگاری نیز شرمش می‌آید و که دهد
گنجی و با رنج ستاند درمی ، از اینرو هر گاه سفری و دامن صحرا و بوستانی
دست میدهد طبع حساس او بهیچان می‌آید . نه تنها وصف ماهان ، کرمان ، قمصر ،
تربت حیدری ، شیراز و رامسر را معتنم می‌شمارد بلکه بیابانهای خشک و بی آب
و آبدی خور تا انارک نیز ، با همه ریگهای روان و تازنده شان میتوانند او را
مجدوب سازند و دنیای شعرش را تسخیر کنند .

دل بستگی یغمایی به شهر و دیار خویش از خلال بسیاری از سروده های او
جلوه گریست . بعلاوه هر گوشه‌ای از ایران ، از شمال تا بجنوب ، کرانه های
سرسبز و زیبای دریای مازندران تا ریگزارهای کسرمان در چشم او زیباست و
دوست داشتنی و در شعرش اثری از خود بجای نهاده است همچنان که تاریخ
ایران و سرگذشت این ملت و نامورانش .

شعر یغمایی مشتمل است بر احوال و افکار و احساسات گوناگون شاعر در
طول عمر و مطالب بسیار متنوع حتی موضوعات روز و اخوانیت و احیاناً تحسین
رجال دانش و ادب و سیاست . اما در این میان موضوعات اجتماعی و انتقادی جای
خاصی دارد . چگونه شاعری می‌توانسته است در هفتاد سال اخیر در ایران زیسته ،
نسبت با آنچه در جامعه گذشته فارغ و بی اعتنا بماند ؟

افکار عمیق و حکیمانه نیز جای جای در این دیوان به شعر درآمده که
اکثر توأم است بانوعی تلخکامی و احیاناً بدبینی . از آن جمله است ناامیدی
شاعر از چیرگی نیکی بر بدی و انتساب کار زشت و نیک به «سر نوشت» (۵۲) .

۱- نیم با : دانه خرما که نیم پخته باشد .

۲- کلوخ : دانه خرما که ناپخته باشد .

179. HAAG-HIGUCHI, Roxane. « Religion in public and private life: the case of Yaghmā-yi Jandaqī (1781-1859) », in: Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 195-210.

Surtout connu pour ses œuvres littéraires, et notamment pour ses élégies liées aux commémorations shiïtes, Yaghmā était, par profession, un secrétaire dans l'administration régionale (essentiellement à Kāshān et Semnān). L'A. nous fournit d'intéressantes mises au point sur sa vie (biographical synopsis), ses affinités religieuses (Yaghmā's religiosity in tadhkiras and biographies). Elle utilise ses « lettres privées » pour mesurer l'importance de la religion dans la vie d'un littérateur laïc de l'Iran Qajar. Bien que certaines nous informent sur son attitude envers le soufisme, les drogues, les rêves, elle ne peuvent être considérées comme des confessions intimes. Elles ne transgressent pas « les limites de ce qui est généralement accepté dans la société ». Ces lettres nous informent cependant utilement sur le discours laïc conventionnel sur les affaires religieuses.

J.C.

ABSTRACTA IRANICA: Supplement a la Revue Studia Iranica,

vol..XXVIII, 2005 TAHRAN. pp. 103

Yaghma-i Cendeki

Yaghmā, Mirzā Abu 'l-Ḥasan (b 1782 Khūre Biyābānak, near Yazd, d 1859 *ibid.*), Persian poet. His life and work correspond to the troubled atmosphere of Iran in those years. Coming from the country, as a young man he became secretary to an important noble. Against his will he entered the army, becoming a general's scribe. Six years later he was framed by envious enemies and sent to prison, his property being confiscated. On his release he wandered about the country as a dervish and visited many of the holy places. Settling in Teheran, for a time he was the spiritual adviser of the all-powerful vizier, Ḥājī Mirzā Āqāsī, and later governor of the province of Kashan. Here his sense of justice again roused the enmity of powerful men, and he was removed from office, probably taking up his dervish staff again. Nothing is known of the last years of his life. As a poet he was one of the most striking personalities of the first half of the 19th century, famous mainly for two contradictory sides of his work. His satires on his personal enemies and on social injustice were often unrestrained in their choice of expression. Written in *ghazal* form (qv), they are arranged in cycles on individual subjects, eg the well-known *Sardāriyye* against the general under whom the poet served. At the other end of the scale are his lovely philosophical and religious elegies, in simple and sometimes even colloquial language. Yaghmā appears to have invented the form of elegy known as *Nouḥeye sinezani* (Lamentation Accompanied by Beating of the Breast); it was often imitated by the revolutionary poets of the late 19th century. Yaghmā also wrote traditional *ghazals*, *robā'is* and *qit'a* (qqv) and a collection of letters where the attempt to avoid Arabic expressions is even more marked than in his poetry.

BLHP IV 337-44; RHIL 333-4.

VK

DICTIONARY OF ORIENTAL LITERATURES, ed. JIRI BECKA
c. III, () LONDON. s. 194

Věra Kubičková

02 NISAN 1991

important tribal elements of the Ǧarluǧ confederation; see the discussion of these views by P.B. Golden, in D. Sinor (ed.), *The Cambridge history of early Inner Asia*, Cambridge 1990, 355-7, see also Golden, *An introduction to the history of the Turkic peoples. Ethnogenesis and state-formation in medieval and early modern Eurasia and the Middle East*, Wiesbaden 1992, 201. The Yaghma would have still remained a distinct body within the Ǧarluǧ Ǧaghanate, although Golden notes that it is somewhat strange that al-Kāshgharī, himself writing under the Ǧarakhānids (and frequently mentioning the Yaghma in other connections) nowhere links the rulers of the Ǧarakhānids specifically with the Yaghma or Ǧarluǧ.

After the Ǧarakhānid and Saldjūk periods, the Yaghma seem to drop out of historical mention.

Bibliography: In addition to references given in the article, see J. Marquart, *Über das Volkstum der Komänen*, in *Abh. Akad. der Wiss. in Göttingen*, philos.-hist. Kl., N.F. xiii, no. 1, Berlin 1914, 93-5.

(C.E. BOSWORTH)

YAGHMĀ DJANDAĶĪ, the *takhalluṣ* or pen-name of the Persian poet Mīrzā Abu 'l-Ḥasan Raḥīm (ca. 1196-1276/ca. 1782-1859), often called by his fellow-poets *Ḳahba-zan* "whore" from the expression repeated monotonously in his obscene verse.

He was born at Khūr in the Djandaḳ oasis in the central desert of the Dasht-i Kawīr, roughly half-way between Yazd and Simnān. He began his life as a camel-herd but by the age of seven his natural gifts had been noticed by the owner of the oasis, Ismā'īl Khān 'Arab-i 'Āmirī, whose secretary (*munshī-bāshī*) he ultimately became. His first nom-de-plume was Maḍj-nūn. In 1216/1802 Ismā'īl Khān, after a rising against the government, had to flee to Khurāsān, while Djandaḳ was occupied by Dhu 'l-Fiḳār Khān, representative of the governor of Simnān and Dāmghān. Yaghmā was forcibly conscripted as an ordinary soldier but at Simnān his gifts obtained him the post of secretary to the governor. In 1223/1808 as a result of a false charge, the poet received the bastinado and his property was handed over as plunder (*yaghmā*) by the soldiery. The poet's innocence was proved and he regained his freedom but the act of injustice had embittered him. He then assumed the pen-name of Yaghmā and composed a scurrilous satire, *Sardāriyya*, on Dhu 'l-Fiḳār Khān. Exiled, he wandered in Persia and via Baghdād and Yazd reached Tehran, where fortune shone upon him again and he gained the good graces of Ḥādjdjī Mīrzā Akāsī, the first minister of Muḥammad Shāh Ḳādjār. Yaghmā was appointed *wazīr* to the governor of Kāshān, but a new satire (*Khulāṣat al-iftidāh*) against a family of Kāshān notables caused him to be ostracised again and he was denounced as a *kāfir* from the pulpit of the mosque. His wandering life was resumed. We know that he accompanied Muḥammad Shāh to Harāt. He only returned to his native land as an octogenarian to die at Khūr on 16 Rabī' II 1276/16 Nov. 1859 and was buried near the tomb of Sayyid Dāwūd.

Yaghmā's works in prose and verse were collected in his *Kulliyāt* and published at Tehran (?) in 1283/1866 with a preface by Ḥādjdjī Muḥammad Ismā'īl (389 fol. pp.).

Yaghmā practised all varieties of verse, and his poems (*ghazal*, *riḥā'*, *ḳiṭ'a*, *tardjī-band*) show a great mastery of language and form. The most original part perhaps of his work is in the field of funeral chants (*nawḥa-yi sīna-zanī*) which he invented. They were obviously intended for the public lamentations in Muḥarram [see TA'ZIYA]. They are in the form of a *mustazād*

in which each line is prolonged by a refrain which the audience is intended to murmur as a spontaneous echo. These *nawḥas* are composed in simple and unaffected language. E.G. Browne, *LHP*, iv, 340, mentions the popularity of this genre among the poems of the constitutional period (1905-11).

Probably not well acquainted with Arabic as a result of his defective education, Yaghmā employed in his prose letters a simple Persian style (*fārsī-nigārī*) with a minimum of Arabic loan words; he is thus a precursor of 20th-century attempts, especially under the Pahlawīs, at evolving a Persian purged of extraneous elements. He also extensively annotated his personal copy of the *Burhān-i ḳāfi* dictionary, the ms. of which was handed down to his family. Yaghmā's most characteristic work however, was his satirical, slanderous and obscene poetry, his *hazliyyāt*. They have been viewed as denunciations of contemporary society, but other critics have merely seen them as expressions of personal grievances. In his mixture of ribaldry and simple piety, as expressed in his *nawḥas*, Browne suggested Verlaine as a modern European parallel. Yaghmā also wrote verses in his native dialect of Khūr.

Bibliography: 1. Works. In addition to the *editio princeps* of 1283/1866, repr. Tehran 1339/1960, the *Ghazaliyyāt* and *Sardāriyya* were ed. Muḥ. Ḥusayn Ṭabarī, Tehran 1337/1958.

2. Studies. Ridā Kulī Khān, *Maḍjma' al-fuṣḥā'*, ii, 580; Ḥabīb Yaghmā'ī (grandson), *Sharḥ-i ḥāl-i Yaghmā*, Tehran n.d. (ca. 1927?) (originally publ. in the journal *Armaghān*, v); Browne, *LHP*, iv, 337-44; Rypka *et alii*, *History of Iranian literatures*, Dordrecht 1968, 333-4. (V. MINORSKY*)

YAGHMĀ'Ī, ḤABĪB (b. Khūr, 17 December 1898, d. Tehran, 14 May 1984), Persian poet and literary editor.

A descendant of the early Ḳādjār poet Yaghmā Djandaḳī [q.v.], Ḥabīb Yaghmā'ī was born in the small town of Khūr near Djandaḳ and Biyābānak in the central desert of Persia. He first studied with his father, Ḥādjdjī Asad Allāh Muntakhab al-Sādāt Khūrī, and subsequently left Khūr in 1916-17 for the nearby towns of Dāmghān and Shāhrūd in order to pursue his education. In Dāmghān he studied at the Nāzim-iyya school founded by 'Abd Allāh Yāsā'ī in 1917. In 1921 he went to Tehran and enrolled first in the Alliance school and, a year later, in the Teachers' Training College (Dār al-Mu'allimīn-i 'Ālī). This period is further marked by Yaghmā'ī's entry into Tehran literary circles. In 1923 he joined the Literary Society of Iran (*Andjuman-i Adabī-yi Irān*) and in the following year he began his collaborations with the literary section of the radical paper *Tūfān* published in Tehran by Muḥammad Farrukhī Yazdī [q.v.]. In 1927-28 Yaghmā'ī studied at the School of Law and Political Science (later a Faculty of Tehran University). He returned to Khūr in 1928 as the head of the Birth Registry Office there; in the same year he took charge of the Office of Education and Endowments (*Awkāf*) of Simnān. In 1930 Yaghmā'ī began teaching Persian literature at different high schools in Tehran, including the Dār al-Funūn. In 1934 he joined the Publication Department of the Ministry of Education. From 1943 to 1946 he was the editor of *Nāma-yi Farhangistān*, the organ of the Iranian Academy, and in 1944 he became an editor (for volumes 14, 15, and 23) of *Āmūzish wa Parwarish*, a cultural and educational journal. In 1948 he launched his own literary and historical journal, *Yaghmā*, which was published regularly for thirty years (1948-79). In the same year

Yaghma-i Persia

1984
1984
1984